

تحلیلی از

سرمایه داری

وابسته ایران

نوشته ای که در دست دارید، بعد از تغییر نظرات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نوشته شده است. ما بعنوان گروهی از طرفداران مبارزه مسلحانه پیشتاز در آن موقع (آذر 56، بعد از انتشار پیام داشجو شماره 3) سعی نمودیم که نظرات خود را که مبتنی براساس نظرات رفیق کبیر مسعود احمدزاده بود به شکل تدوین شده ارائه دهیم. متنها بحثهای درونی از یک طرف و ناروشن بودن تحلیل های سازمان باعث تاخیر انتشار این جزوه گردید. در شرایط امروز که بخش مارکسیست - لنینیست جنبش تاثیر شدیدی بر بخش هایی از جامعه دارد، و همچنین وجود پراکنده فکری در درون جنبش وظیفه همه نیروها و سازمانهای م. ل است که درحد توانائی خویش باروشن نمودن نقطه نظرات خود امر نزدیک تر شدن نیروهای مارکسیست - لنینیست را فراهم آورند.

این ناهمگونی ایدئولوژیک درسطح چپ تا به آن حد است که یک تحلیل جامع از ماهیت دولت جدید و برطبق آن برنامه نیروهای چپ هنوز ازجانب هیچ یک از نیروها انتشار نیافته است. به نظر ما این ضعف ایدئولوژیک ریشه در مسائل و نظرات گذشته جنبش دارد و هرگونه بی توجهی و برخورد سطحی نمودن به آن مشکلات فراوانی را برای کل جنبش ببار خواهد آورد. از آنجا که ما معتقدیم دامن زدن به یک چنین مباحثی که در ادامه خود بتواند به مسائل و مشکلات امروزی جنبش و ارائه یک برنامه صحیح بیانجامد از عهده یک گروه و یا سازمان کمونیستی خارج است و کلیه نیروهای چپ درکنار کار در بین طبقه کارگر و بسیج و متشکل نمودن آن بایست که به مبارزه ایدئولوژیک نیز بهاء لازم را بدهند. دیگر اینکه، بیشترین طرفداران مارکسیست - لنینیست را نیروهای جوان و روشنفکر، ولی پر انرژی تشکیل می دهد و درصورت عدم رشد آگاهی سیاسی - ایدئولوژیک آنها و سعی در آموزش و سازمان ندادن آنان، این نیرو درمدت زمان کوتاهی به هرز رفته و جنبش از یک نیروی بالفعل که درصورت آموزش صحیح می تواند به کادرهای سازنده ای برای جنبش کمونیستی تبدیل گردند را محروم می سازد.

با ایمان به پیروزی

گروه پیشرو

## مقدمه

مارکسیسم - لنینیسم بما می آموزد که برای تحلیل از جامعه، بمعنی شناخت از حرکت تکاملی آن، تضاد اساسی و دیگر تضادها، مرحله انقلاب، شکل مبارزه طبقاتی و ... درجهت تدوین تئوری انقلاب و به پیروزی رساندن آن تعیین نیروهای انقلاب و ضدانقلاب، در حله اول می بایست از شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه شناخت پیدا کرده و از کانال آن تضادهای درون جامعه را تعیین کرده، بر مبنای آن مرحله انقلاب و از این داده ها شکل مبارزه طبقاتی و تاکتیک و استراتژی انقلاب را روشن نمائیم.

این برخورد، برخوردی علمی و مبتنی بر اصول و متد ماتریالیسم دیالکتیک خواهد بود. اصولاً شیوه تفکر صحیح از چنین برخوردی به مسئله جامعه، نشئت می گیرد. زیرا بقول لنین: "هرج و مرج و مطلق العنانی که تا اینموقع در نظرات مربوط به تاریخ و سیاست تسلط داشت بطرز شگفت انگیزی جای خود را به یک تئوری جامع و موزون علمی سپرد که نشان می داد چگونه در اثر رشد نیروهای مولده، از یک ساختمان زندگی اجتماعی ساختمان دیگری که عالی تر از آنست نشو نما می کند - مثلاً از سرواژه سرمایه داری بیرون می روید." (سه منبع و سه جزء ...)

و یا:

"درست همانطور که معرفت انسانی انعکاس طبیعی است که مستقل از او وجود دارد، یعنی انعکاس ماده در حال تکامل است، همانطور هم معرفت اجتماعی انسان (یعنی نظرات مختلف و مکاتب فلسفی، دینی، اقتصادی و غیره انعکاس رژیم اقتصادی جامعه است." (همانجا)

اساس پیدایش و شکل گیری تفکر درست برای هر مارکسیست - لنینیستی که به مسائل از زاویه ماتریالیسم دیالکتیک برخورد می کند، تحلیل از مکانیزم های پروسه حرکت روابط تولیدی و رژیم اقتصادی آن جامعه آغاز می گردد، که در ادامه منطقی و دیالکتیکی این شکل برخورد به پدیده هاست که به تفکر و بینش علمی دست می یابد. هرگونه تخطی و انحراف از این پروسه تحلیل و بالطبع نتیجه گیری از آن، ما را دچار التقاط در بینش نظری نموده و در پروسه خود به تفکری غیرعلمی کشانده و عملاً نیز قادر به پاسخ گوئی به نیازهای اجتماعی نخواهیم بود.

یکی از مسائلی که می تواند ما را به التقاط در تفکر بکشاند همانا حرکت کردن از تبلورات، بمعنی آنچه که بنظر می رسد، (که خود مبتنی بر یک سری شرایط مادی است) ولی می بایست که بغیر از

تبدولات توجه خود را عمدتاً به شرایط مادی جلب کنیم و از زاویه تحلیل آنها حرکت نماییم. انگلس در پیشگفتاری بر جنگهای دهقانی در آلمان، بینش مادی تاریخ را چنین بیان می کند:

" در توصیف من کوشیده شده است که ازسیر تاریخی مبارزه فقط طرح کلی داده شود، ولی ریشه اصلی جنگهای دهقانی موقعیت احزاب مختلفی که در آن نقش داشته اند و نظرات مذهبی و سیاسی ای که این احزاب طی آن می خواهند موقعیت خود را مشخص سازند و سرانجام نتیجه خود مبارزه با نیاز ناشی از شرایط زندگی اجتماعی این طبقات که از نظر تاریخی موجود است، توجیه و تحلیل گردد. هم چنین کوشیده شده است که اثبات شود قوانین اساسی سیاسی آنروز آلمان، مخالفت‌های با آن، تئوریهای سیاسی و مذهبی آن زمان نه علل، بلکه نتایج آن مرحله تکاملی است که، کشاورزی، صنعت، راههای خشکی و آبی، معاملات پولی و کالائی آلمان در آن قرار داشت "

در اینجا لازم است که یک نکته بسیار مهم را طرح کنیم. اینکه ما از ماتریالیسم دیالکتیک چه می فهمیم، این که تاچه اندازه علمی می توانیم سرمایه داری، امپریالیسم، تمامی تئوری ها و داده های مارکسیسم - لنینیسم را بیان کنیم، کافی نیست و به تنهایی گویای هیچ چیز نیست. هرآنگاه سعی نمودیم از یک جامعه مشخص شناخت پیدا کنیم، آنگاه فهم و درک ما از اصول ذکر شده خود را نمایان می سازد. و اینجاست که سطح درک و فهم ما از ماتریالیسم دیالکتیک مادیت می یابد. " زیرا حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است." (لنین)

### شرایط تکوین جامعه و تعیین

#### دینامیسم حرکت آن

برای بررسی شرایط تکوین جامعه ایران و تعیین دینامیسم حرکت آن نخست لازم می آید که نظر خود را در مورد مکانیزمهای اساسی تغییر و تحول تاریخی یک جامعه کلاسیک روشن نموده تا اولاً از زاویه برخورد به این مدل کلاسیک قانون بندی تکوین جامعه خویش را ایضاح نموده و ثانیاً توضیح دهیم که عوامل درونی و خارجی (از نظر اقتصاد سیاسی) چیستند. و ثانیاً ویژگی های آن را بازشناسی کنیم.

پیدایش و انکشاف جامعه سرمایه داری در بطن نظام فئودالیسم اساساً با پروسه پیدایش و انکشاف سرمایه تولیدی انطباق دارد. در واقعیت این سرمایه تولیدی است که در بطن نظام فئودالیسم با پیدایش شرایط مادی و تاریخی جامعه را در انطباق با ضرورت های انکشاف خود تغییر داده و در یک

مقطع تاریخی معینی نظام فتودالیسم را به انهدام کشانده و روابط سرمایه داری را در جامعه مستقر می نماید.

برای اینکه سرمایه تولیدی پا به عرصه وجود بگذارد دو واقعه تاریخی می باید صورت گیرد: الف - پول بعنوان سرمایه تجاری در دست بخشی از جامعه انباشت و متمرکز می گردد. در این مرحله تاریخی پول دیگر تنها نقش وسیله مبادله و گردش کالا را بازی نمی کند بلکه به ابزاری تبدیل یافته که از طریق آن ثروت انباشته می گردد. قابل تذکر است که همگام با حرکت این پروسه مادی تاریخی تغییری در ذهنیت انسانها صورت می گیرد و آن اینست که آنان دیگر در تولید احتیاجات مادی تنها بر رفع احتیاجات خویش اندیشه نکرده بلکه انباشت ثروت در شعور اجتماعی آنان وارد گشته است.

ب - در کنار اصل اول واقعه تاریخی دیگری نیز می باید اتفاق افتد. رشد نیروهای مولده، تقسیم کار اجتماعی را در جامعه توسعه داده و تا این دوره تاریخی شهر و ده از هم جدا گردیده و صنعت گران و تولید کنندگان محصولات غیرکشاورزی از تولید کشاورزی و از زمین جدا گردیده اند و بدین معنا روابط کالائی ساده در جامعه ظهور کرده است. اما آنچه که اکنون می باید صورت گیرد اینست که شرایطی بوجود آید که بخشی از انسانها از ابزار تولید جدا گردیده و قادر به تولید و فروش هیچ کالائی جز نیروی کار خویش برای رفع حوائج زندگی خود نباشند.

از تلفیق این دو پدیده اجتماعی - پول و کالای نیروی کار - اولاً سرمایه تولیدی پیدایش می یابد. ثانیاً، انباشت ثروت از طریق انباشت این سرمایه صورت می گیرد. ثالثاً، تولید نه برای رفع احتیاجات مادی بلکه برای انباشت سرمایه انجام می پذیرد. رابعاً، طبقه ای پابعرضه وجود می گذارد که پایه مادی موجودیت و رشدش جدا کردن تولیدکنندگان از ابزار تولید، یعنی سلب مالکیت آنان بر وسائل تولید و استقرار مالکیت خویش برآن است و از طرف دیگر طبقه دیگری ظاهر می گردد که با از دست دادن مالکیت بر وسائل تولید خویش هرگونه کنترلی برتولید را از دست می دهد. به بیانی ساده سرمایه داری در اساس و جوهر خود چیزی جز این پروسه سلب مالکیت بر وسائل تولید از تولید کنندگان واقعی نیست.

درحقیقت در بطن روابط تولیدی فتودالی روابط تولیدی دیگری آغاز می گردد که در زمانی که عمومیت پیدا نماید، به روابط تولیدی غالب در جامعه تبدیل می شود. آنچه که مشخصه عمده این روابط تولیدی است، شکل مالکیت بر وسائل تولید است که تعیین کننده کلیه روابط این دوطبقه عمده و مجموعه روابط اجتماعی است و از طرف دیگر این شکل مالکیت بروسائل تولید تعیین می

کند که محصول مازاد اجتماعی که همیشه در طول تاریخ از طرف طبقات مختلف و در پروسه های متفاوت غصب می گردید، چگونه و در چه شکلی و بوسیله کدام طبقه اجتماعی غصب گردد و اساسا کل تولید اجتماعی چگونه توزیع یابد. و بدین روال است که مارکس دوره های تاریخی متفاوت را بر مبنای نوع مالکیت غالب در جامعه طبقه بندی نموده است. حال باید دید که چگونه و در پهنه چه شرایط اجتماعی - تاریخی مشخصی این روابط تولیدی که اساس شیوه تولیدی سرمایه داری را تشکیل می دهد بروابط تولیدی غالب در جامعه بدل می گردد.

1 - برای اینکه سرمایه تولیدی بتواند بگردش خود در جامعه ادامه دهد لازم است که تولیدات کشاورزی بحدی رشد یافته باشند که اولاً مواد اولیه لازم مورد مصرف جامعه بدون درگیری کلیه نیروی کار اجتماعی در کشاورزی تولید شود تا بخشی از نیروی کار بتواند از زمین آزاد شده و در تولید صنعتی بکار گرفته شود و ثانیاً مواد اولیه لازم برای مصرف تولیدات صنعتی تهیه گردیده تا این دسته از تولیدات صنعتی بتوانند پیدایش یابند و راه گردش سرمایه هموار شود. این تقسیم کار اجتماعی خود اساس پایه مادی تقسیم کار اجتماعی دیگری در جامعه قرار می گیرد. و آن پیدایش آن دسته از صنایعی است که کالاهای تولیدی مورد لزوم تولیدات کشاورزی و صنعتی را مهیا می نماید و بنوبه خود کانال های جدیدی برای گردش وسیع تر سرمایه را تشکیل می دهد. بدین صورت ضرورت گردش سرمایه تقسیم کار اجتماعی را در دوران سرمایه داری بحد کمال می رساند. از یک طرف کشاورزی کاملاً از صنعت جدا شده و از طرف دیگر صنایع بدو بخش 1 و 2 طبقه بندی می گردد. در درون هر کدام از این بخشها تولیدات متفاوتی بوجود می آید که از طرفی تا تولیدات معین وجود نداشته باشد نمی تواند پیدایش یابد و از طرف دیگر خود پایه ظهور تولیدات دیگر می گردد. توسعه و انکشاف تقسیم کار اجتماعی اولاً شرط اساسی گردش و انباشت سرمایه در جامعه است. انباشت سرمایه که در پروسه تولید اجتماعی صورت می گیرد و نه تنها از عامل درصد سود پیروی کرده بلکه همچنین متأثر از رشد و توسعه هر واحد تولیدی نیز هست یعنی اینکه اگر تولیداتی که کالاهای آن واحد تولیدی را مصرف می کنند، رشد و توسعه نیابند - و این خود رشد و توسعه تولیدات دیگر را ضرور می کند - آهنگ انباشت سرمایه بسیار بطئی خواهد بود، ثانیاً رکن اساسی توسعه روابط تولیدی سرمایه داری می باشد. و این آن مکانیزم اصلی است که از طریق آن روابط تولیدی سرمایه داری در سطح جامعه عمومیت پیدا می نماید. بسط و توسعه تقسیم کار اجتماعی در انطباق با بسط و توسعه روابط سرمایه است و ثالثاً بازار داخلی جامعه را تکامل می بخشد. در اقتصاد سیاسی مارکسیستی مفهوم بازار اساساً چیزی جز انعکاس تقسیم کار اجتماعی نیست. مبادله ای که بین

بخشهای متفاوت تولیدی صورت می گیرد بازار جامعه را بوجود می آورد. در ارتباط ارگانیک با دواصل فوق می توان به وضوح مشاهده کرد که در واقع آنچه که دینامیسم حرکت نامیده می شود مکانیزمهای بازار است که خود از طریق تقسیم کار اجتماعی متعین می گردد. در یک جامعه کلاسیک در ابتداء بازار داخلی رشد کرده و بعد در ارتباط با ضرورت های بازار داخلی سرمایه به بازار خارجی حرکت می نماید و بدین ترتیب روابط خارجی بوسیله روابط داخلی تعیین می گردند.

سرمایه در گردش بلاانقطاع خود و در پروسه توسعه و تکوین تقسیم کار اجتماعی به آن درجه از رشد و توانی می رسد که در یک مرحله تاریخی معینی روابط تولیدی فتودالی عملا دربرابر حرکت آن قرار می گیرد و برای صاحبان سرمایه که مدت زمانی درمبارزه پیگیری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی علیه فتودالیسم درگیر بوده راهی باقی نمی ماند مگر اینکه از طریق وحدت با سایر طبقات اجتماعی (کارگران - دهقانان) بنابودی نظام کهنه همت گمارد. یکی از اهداف صاحبان سرمایه از نابودی نظام کهنه تسخیر قدرت دولتی و استقرار حاکمیت سیاسی خویش است که از طریق انهدام دولت فتودالی و ایجاد دولت سرمایه داری انجام می پذیرد. نقش یک دولت بطور کلی و دولت سرمایه داری بطور خاص سوای تنظیم و کنترل روابط بین خود طبقه و اعمال حاکمیت طبقه حاکم بر سایر طبقات اجتماعی ایجاد آن چنان شرایط و تسهیلاتی است که ضرورت های حرکت سرمایه در جامعه مقرر می دارد. دولت سرمایه داری که سیستم سیاسی طبقه سرمایه دار است از پروسه تکوین این طبقه و رشد روابط سرمایه داری بوجود می آید. و بعنوان بخشی از کل سیستم اجتماعی در پیشبرد این سیستم معین نقش اساسی بازی می کند. درحقیقت قانون بندی های این سیستم است که شکل و محتوا و حرکت دولت را تعیین می نمایند. یک حکومت هم بنظر ما چیزی جز بخش مجریه این دولت نیست و ناگزیر مشمول همان قانون بندی ها می باشد. در بعضی موارد که حتی قشری از طبقه حاکم درحکومت اعمال قدرت می کند و از این طریق برنامه هائی که بیشتر درخدمت به منافع این قشر است ازطرف حکومت پیاده می شود مع الوصف ضرورت های سیستم اجتماعی باز نقش غالب را خواهند داشت و نتیجتا حکومت جز فرمانبرداری از این ضرورت ها راه دیگری ندارد. برای روشن کردن این نکته اساسی بدین مثال بسنده می کنیم که بعد از انقلاب فوریه 1848 در فرانسه و سرنگونی حکومت لوئی فیلیپ که نماینده اشراف و بانکداران فرانسه بود بانک که پایه قدرت اقتصادی این قشر از طبقه حاکم در فرانسه بود نه تنها تضعیف نشد بلکه با برنامه هائی که حکومت جدید اعمال نمود هرچه بیشتر تقویت و تکوین یافت.

3- در این بخش لازم است که بطور اجمالی به افشار طبقه سرمایه داری برخورد شده تا ماهیت و نقش هریک در پروسه تغییر و تحول اجتماعی ارزیابی گردد. طبقه سرمایه دار بسه قشر، سرمایه دار صنعتی، سرمایه دار تجاری و سرمایه دار مالی که هرکدام صاحب سرمایه مشخص خود یعنی سرمایه صنعتی، سرمایه تجاری و سرمایه مالی می باشد، طبقه بندی می گردد. سرمایه تجاری و سرمایه مالی (ربائی) قبل از پیدایش روابط سرمایه داری وجود داشته و عمل می کرده اند. اما با پیدایش روابط سرمایه داری و ظهور سرمایه تولیدی این دو نوع سرمایه تدریجا نقش اصلی خویش را در ارتباط با این سرمایه بازی کرده و پروسه حرکتشان با پروسه حرکت سرمایه تولیدی عجین می گردد.

عملکرد هیچ کدام از این دو سرمایه در پروسه تولید قرار نداشته بلکه یکی در پروسه گردش کالا (سرمایه تجاری) و دیگری در پروسه گردش پول (سرمایه مالی) مکان دارد. و هرکدام از این دو باوصف تضادهای مشخص خود با سرمایه تولیدی انگیزه حرکت خود را از پروسه تولید اتخاذ می کنند. آن عاملی که اصل تحول و تکامل فنودالیسم به سرمایه داری است و آنچه که ضرورت های این تحول را ارائه می کند سرمایه تولیدی و قانون بندی حرکت آن است. پس برای ملاحظه علل تحول یک جامعه از فنودالیسم به سرمایه داری باید در درجه اول به ضرورت های سرمایه تولیدی توجه کرد نه سرمایه تجاری و مالی، و این آن اصلی است که می باید در ارتباط با تحولات جامعه خودمان در نظر گرفته شود.

### مکانیزمهای سرمایه داری وابسته

حال با مدل کلاسیکی که در فوق ترسیم کرده ایم که درحقیقت درک و شناخت ما از قانونبندی جوامع سرمایه داری کلاسیک را شامل می گردد ما قادر هستیم که در این مبحث به جامعه ایران برخورد کرده و قانونبندی اساسی آنرا تبیین نمائیم.

لازم به تذکر است که در این مورد هم اختصار کلام رعایت شده و فقط مسائلی مذاقه شده اند که در نظر ما اساسی بوده و نقش اصلی را بازی می کنند. از طرف دیگر، برخورد ما اصولا برخوردی تاریخی نیست و مسائل تاریخی را شامل نمی گردد و این بدین دلیل است که ما معتقدیم که ریشه انحرافات فعلی در جنبش در واقعیت های تاریخی نبوده و بلکه از انحرافات تئوریک و بینشی سرچشمه گرفته است. ما مسائل این مبحث را در سه بخش ذیل خلاصه می کنیم:



1 - تقسیم کار اجتماعی در جامعه ما گرچه ماهیتا بیانگر درجه انکشاف تقسیم کار اجتماعی جوامع سرمایه داری است، اما در واقعیت این تقسیم کار بطور ناقص و بدون ارتباط متقابل اجزاء درونی آن صورت گرفته است. علت اصلی این نحوه تقسیم اجتماعی ناقص را باید در ضرورت‌های گردش سرمایه داری امپریالیستی و این واقعیت که سرمایه تولیدی داخلی نیز نه در چارچوب تقسیم کار داخلی بلکه در تقسیم کار بین المللی گردش می کند جستجو نمود. این واقعیت بخودی خود دلیل دیگری است براین که سرمایه داری در ایران نه بر مبنای رشد و توسعه سرمایه تولیدی داخلی بلکه در پاسخ به نیاز سرمایه امپریالیستی در جامعه گسترش یافته است. انعکاس این واقعیت در نوع تولیداتی است که در جامعه ایران بوجود آمده است. بطور عمده دونوع تولید در جامعه در دوران اخیر رشد کرده: تولیداتی که کالاهای مصرفی بادوام مورد مصرف خورده بورژوازی و بورژوازی راتهبیه می کنند و در اصطلاح انگلیسی **Import Substitution Industry** نامیده می شوند. این کالاهای قبلا در جوامع امپریالیستی تولید شده و به ایران صادر می گردید، در صورتی که امروزه عمدتا در خود جامعه به صورت مونتاژ تولید می گردد. نوع دیگر تولیدات آن صناعی است که کالاهائی را می سازد که نه برای مصرف جامعه بلکه برای بازار خارج است و اساسا در درون جامعه مورد احتیاج نیستند. این بخش از تولیدات در اصطلاح انگلیسی **Export Oriented Industry** نامیده می شوند.

خصلت دیگر این دو دسته از تولیدات اینست که آنان عمدتا صنایع مونتاژ هستند. بدین معنا که اجزاء متفاوت کالاهای این تولیدات بخاطر این که صنایع لازم آن در ایران بوجود نیامده در خارج تولید شده و در ایران مونتاژ می گردند. برای مثال برای این که صنایع اتومبیل سازی در ایران رشد یابد می باید صنایع اولیه آن از قبیل صنایع کالاهای واسطه ای از قبیل لاستیک، شیشه، پلاستیک، رنگ، چدن و فولاد و صنایع کالاهای تولیدی که ماشین های تولید کننده اجزاء یک اتومبیل را تولید می نمایند در جامعه رشد می یافت. پیدایش این صنایع در جامعه می توانست تقسیم کار اجتماعی را بطور طبیعی و در ارتباطی منطقی توسعه و انکشاف بخشد. اگر سرمایه داری در ایران پاسخ به ضرورت سرمایه تولیدی داخلی می بود تقسیم کار اجتماعی جبرا پروسه تکامل کشاورزی و صنایع بخش 1 و 2 در ارتباط با یکدیگر را طی می نمود فقط تولیداتی در جامعه پیدایش یافت که سرمایه جهانی (بازار بین المللی) خواست آن را داشت و تقسیم کار اجتماعی نیز در ارتباط با این تولیدات شکل گرفت. خصلت عمده دیگر صنایع رشد یافته در دوران اخیر در ایران اینست که هدف اساسی آنان تولید احتیاجات توده های جامعه نیست و بدین علت صناعی که این دسته از کالاها را

تولید می کنند بطور عمده در جامعه وجود ندارند و این بخش از بازار داخلی اساساً رشد نمی یابد. در زمینه تثویک دلایل عمده ای برای این واقعیت تاریخی موجود است که مهم ترین آن اینست که اصولاً سرمایه جهانی در تعقیب ارزش نازل نیروی کار (مزد پائین) که خود نرخ بالای سود را موجب می گردد، به جامعه سرازیر می شود. اگر قرار می شد که بخشی از بازار داخلی بر مبنای قدرت خرید توده های مردم بنیاد گردد، نرخ بیشتر سود از طریق رقابت صنایع و تنزل ارزش کالا درام می باید حاصل گردد و نه از کانال مستقیم پائین نگاهداشتن مزد کارگران که این خود یکی از علل عمده دیکتاتوری فاشیستی و عدم وجود اتحادیه ها و سندیکاهای واقعی کارگران می باشد. این آن چیزی است که اساساً پایه نیازها و ضرورت های حرکت سرمایه جهانی و یکی از واقعیات و خصلت های اجتناب ناپذیر جوامع سرمایه داری وابسته است چنان که رئیس جمهور کشور برزیل در سفر چندسال پیش خود به آمریکا در گزارش خود بیان کرد که: "اقتصاد ما در حال رشد است و وضع خوبی دارد، اما متأسفانه مردم ما هنوز وضع خوبی ندارند."

ما از بحث اجمالی فوق چند نکته اساسی ذیل را استنتاج می کنیم:

الف - تقسیم کار اجتماعی در جامعه ناقص است و این خود بیانگر نقش فرعی بورژوازی وابسته و آهنگ انباشت سرمایه در جامعه می باشد. یکی از خصلت های جوامع سرمایه داری کلاسیک برای حفظ و بقاء خود مسئله تجدید تولید است. هرآنگاه که سرمایه اجتماعی قادر به تجدید تولید نگردد، بحران در جامعه ظاهر می گردد. وجه مشخصه این بحران، مازاد تولید است (زمانی که تولیدات در بازار قابلیت فروش ندارد، در واقع مقدار تولید شده بیش از نیاز بازار است). به این خاطر سرمایه اجتماعی قادر به تجدید تولید خود نمی باشد و روابط سرمایه داری به بن بست می رسد. در این دوران روابط تولیدی سرمایه داری و گردش سرمایه که لازمه وجودی ادامه این روابط است بحد خود بدل می گردد. در این موقع است که ناگزیر بنگاههای تولیدی متعددی باید از بین بروند تا جامعه سرمایه داری باز بتواند به حرکت خود ادامه دهد. بنگاههای باقی مانده بالاچار با نیازهای بازار باید خود را منطبق سازند (رابطه مشخص بخش 1 و 2 تولید مجدداً به وجود می آید).

1- تجدید تولید سرمایه اجتماعی نمی تواند با فروش کالاهای تولید شده بنگاههای تولید کننده در بازار داخلی انجام پذیرد (منظور جوامع سرمایه داری است)، بلکه فقط در رابطه با بازار بین المللی انجام پذیر است.

2 - نتیجتاً بحران های این جوامع نه بحران مازاد تولید، بلکه بحرانهای رکود تولید که خود بموجب ناهماهنگی در رشته های تولیدی مختلف در جامعه به وجود آمده است، زیرا اگر در آنجا تضاد

تولید متمرکز در یک کارخانه و هرج و مرج تولید اجتماعی است که باعث بحران مازاد می گردد در اینجا بنگاههای تولیدی از بدو پیدایش خود درجهت جوابگوئی به نیاز بازار جهانی بوده است و این خود عامل بحران رکود می گردد.

3 - رابطه بخش 1 و 2 تولید که در آنجا درپروسه رشد تولیدات در بازار بوجودمی آمد، در اینجا اساسا چنین رابطه ای (بخاطر تقسیم کار بین المللی) وجود ندارد. به این خاطر است که این جوامع وابسته به عنوان جزء ارگانیک از سیستم سرمایه جهانی می توانند به حیات خود ادامه دهند.

4 - اساسا در جوامع سرمایه داری بحران در شرایطی بوجود می آید که رابطه فوق (بخش 1 و 2) مخدوش گردد، در اینجا چون این رابطه در سطح جهانی مطرح است، ناگزیر همیشه در حالت یک بحران رکود بسر می برند، منتها برای آشکار شدن این تضاد (بین بخش 1 و 2 تولید) یک پروسه کوتاه مدت احتیاج است. همچنان که در جامعه سرمایه داری کلاسیک صنعتی شدن تضادهای درونی را روشن تر می سازد. در اینجا رشد تولیدات تضادهای ریشه ای جامعه را نمایان می سازد. طبق آمار نرخ رشد واردات از نرخ رشد تولیدات بمراتب بالاتر است. بنابراین رشد تولیدات نه نشان دهنده شکوفائی سرمایه داری بلکه نشان دهنده وابستگی و وخامت اوضاع اقتصادی است.

همانطور که در قبل نیز متذکر شدیم رابطه مشخص بین بخش 1 و 2 تولید گردش سرمایه یا تجدید تولید را تضمین می نماید، و از آنجا که این رابطه نه در پروسه انکشاف تولید سرمایه داری و بازار داخلی ایران رشد کرده، بلکه در رابطه با بازار جهانی است به این خاطر تجدید تولید سرمایه در اینجا بمعنی شکوفائی سیستم نمی باشد. نگاهی به نوع تولیدات جامعه این امر را ثابت می نماید. (بجدول آمار رجوع کنید)

ب - عمده ترین علت وابستگی جامعه ایران در اینست که تقسیم کار اجتماعی درونی آن فقط در ارتباط با تقسیم کار اجتماعی کامل تری قادر بعمل کردن است. وابستگی آن بعلت یک سری معایب و مشخصات نیست که در یک پروسه تاریخی رفع خواهند شد بلکه وابستگی در بنیاد و استروکتور جامعه ریشه گرفته است. از طرف دیگر چون این تقسیم کار اجتماعی ناقص، به بازار داخلی هرگز اجازه رشد و توسعه را نمی دهد دینامیسم حرکت دیگر نه در درون جامعه بلکه در خارج از آن قرار دارد و روابط خارجی (اقتصادی - سیاسی) نه بر مبنای مکانیسمها و ضرورت های داخلی بلکه بوسیله مکانیسمها و ضرورت های موجود در خارج متعین می گردد.

ج - مارکس در ارزیابی از پروسه انکشاف تاریخی و رشد نیروهای مولده در دورههای متفاوت تاریخی همیشه به نوع تقسیم کار اجتماعی و پروسه پیدایش آن توجه اصلی را مبذول داشته است.

در "ایدئولوژی آلمانی" در بخش مربوط به فویرباخ نقش این مقوله در پروسه های متعدد اجتماعی به نحوی دقیق شکافته شده است. ما فقط به دو نقل قول از آن در اینجا بسنده می کنیم: "حد رشد نیروهای مولده هرملتی به آشکارترین شکل بوسیله درجه توسعه تقسیم کار اجتماعی در آن جامعه نشان داده می شود."، "روابط بین ملتهای مختلف بدین بستگی دارد که تاچه حد هرکدام نیروهای مولده، تقسیم کار اجتماعی و روابط درونی خویش را رشد و انکشاف داده اند."

با توضیحی که مارکس از درجه توسعه تقسیم کار اجتماعی و نقش آن در جامعه به ما می دهد بخوبی مشاهده می گردد که رشد نیروهای مولده در جامعه ایران بطور تغییرناپذیری متوقف گردیده و از حرکت بیشتر باز مانده شده است. اساسی ترین عاملی که این نوع تقسیم کار اجتماعی را بر جامعه تحمیل کرده و آنرا تثبیت می کند سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم جهانی (ضرورت های گردش سرمایه آن) می باشد. اگر تا زمان مارکس در تاریخ همیشه روابط تولیدی معینی در راه رشد نیروهای مولده در یک مقطع تاریخی معینی قرار می گرفت و آن شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک انقلاب را پدید می آورد و بدین ترتیب رسالت انقلابی بعهدہ طبقه یا طبقاتی قرار می گرفت که روابط تولیدی نوینی را بر مبنای منافع مشخص طبقاتی خویش طلب می کردند:

1 - اساسا در عصر امپریالیسم این سرمایه جهانی است که نقش رمزکننده را بازی کرده و از همان بدو ورودش آن شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک انقلاب را بوجود می آورد (مسائل لنینیسم - استالین)، شرایطی که طبقاتی را به انقلاب می کشاند که همگی خواهان انهدام مالکیت سرمایه داری بر وسائل تولید نیستند بلکه مبنای وحدتشان نابودی سلطه سرمایه امپریالیستی می باشد. درک این واقعیت و این خواست طبقاتی معین و این شرایط خاص انقلابی برای طبقه کارگر که اساسا خواستار انهدام هر شکل مالکیت خصوصی است بسیار حیاتی است و نقشی عمده در جهت هدف انقلابی طبقه خویش که استقرار سوسیالیسم است بازی می نماید. ما در بخش تضادهای جامعه به این مقوله باز برخورد خواهیم کرد.

2 - ما در مبحث اول این مقاله به پروسه تکامل سرمایه داری و نقش سرمایه تولیدی در آن برخوردی اجمالی نمودیم و سعی نمودیم که نشان دهیم که چگونه پروسه تکامل سرمایه داری در بنطن جامعه فئودالی در واقع در انطباق با پروسه پیدایش حرکت و توسعه سرمایه تولیدی و در همین رابطه پروسه ظهور طبقات نوینی در تاریخ می باشد. حال از همین زاویه به بررسی جامعه ایران می پردازیم.

سرمایه تولیدی از همان بدو پیدایش خود در دوران سلطنت منحوس قاجاریه مورد حمله و ضرب و

ششم شکننده سرمایه های امپریالیستی قرار گرفت و تا آغاز "اصلاحات ارضی" که به انهدام تقریباً کامل کشیده شد یعنی در دوره ای قریب به یک قرن بجز در دوره کوتاهی بعد از جنگ جهانی دوم هرگز از اصالت این حمله حریصانه مصون نماند. صاحبان این سرمایه ها از آنجائی که هرگز قادر نگشتند که قدرت سیاسی را در دست خویش قبضه نمایند و حتی کوشش های خونین آنان - انقلاب مشروطیت و مبارزات ضد امپریالیستی دوران مصدق - در این رهگذر بی نتیجه ماند. بناچار در کانال هائی که برای آنان مجاز بود بزندگی فرعی و کناره ای تمکین نمودند. این زندگی فرعی و کناری تبلور خود را در حیطه اقتصادی و سیاسی جامعه بخوبی نمایان می کرد. در اقتصاد پهنه حرکتش عمدتاً در تجارت و زمینداری سرمایه داری بود و در سیاست در دولتی که اساساً زیر نفوذ و رهبری امپریالیستی قرار داشت شرکت داشت. بدین ترتیب نه در زمینه اقتصادی توانست شرایط گردش سرمایه خود را ایجاد نموده و ارکان روابط فئودالی را متزلزل کند و نه در زمینه سیاسی قادر گشت که رقبای خود فئودالها و امپریالیستها را بزیر سلطه خود کشد. صاحبان سرمایه های وابسته در ایران هم که عمدتاً تجاری بود اساساً در پرتو نیازهای سرمایه جهانی موجودیت یافته و بقول رفیق مائو "مستقیماً در خدمت سرمایه داران امپریالیستی بوده و از طرف آنها پرورانده" می شد. ما در مبحث اول این آموخته ابتدائی اقتصاد سیاسی را خاطر نشان کردیم که سرمایه تجاری اساساً در پرتو نیاز سرمایه تولیدی حرکت کرده و بضرورت حصول ارزش اضافی و انباشت آن پاسخ می دهد. آنجائی که حرکت سرمایه تجاری باز می ماند در حقیقت حرکت سرمایه تولیدی بازمانده است و آنجائی که سرمایه تجاری نیاز به توسعه حرکت خود پیدا می کند در واقع این سرمایه تولیدی است که این نیاز به توسعه حرکت را طلب می نماید.

پس سرمایه داری در ایران عمدتاً نیاز کدام بخش از جامعه بود؟ بورژوازی ملی اگر هم قدرت سیاسی را بدست می آورد - بخصوص در دوران مصدق بعلت عدم رشد کافی سرمایه تولیدی خود قادر به انهدام اقتصادی فئودالی نمی شد و مجبور می گردید که در جوار آن به زندگی خود ادامه دهد و حتی آنرا در قدرت سیاسی شریک گرداند. اصولاً بورژوازی ملی هنوز در پروسه حرکت سرمایه خود و مبارزه با فئودالیسم برای گشودن راه این حرکت قادر نشده بود که وحدت دهقانان و کارگران را بر علیه فئودالیسم جلب نماید و این خود یک دوره تاریخی دیگری را لازم می گردانید. آیا بورژوازی ملی قادر می بود که با کسب قدرت سیاسی یک "انقلاب" از بالا به پائین از نوع "انقلاب سفید" را انجام دهد؟ با کدام سرمایه و کدام قدرت اقتصادی؟ با این تفصیلات آنچه که روشن می گردد اینست که در جامعه ما موقعیت خاصی بوجود می آید که در پروسه رشد جوامع کلاسیک موجود نبوده است.

از یک طرف فئودالیسم در مقابل رشد نیروهای مولده قرار گرفته و از طرف دیگر سرمایه تولیدی قادر به نابودی آن (فئودالیسم) نبوده و نیست. سرمایه جهانی با ورود به جامعه از یک طرف فئودالیسم را در حدی که در تباین با منافع خویش نباشد حفظ کرده و از طرف دیگر سرمایه تولیدی داخلی را نیز چنان تضعیف نموده که توان انهدام روابط فئودالی را دارا نیست و بنابراین خود بنوبه خود در مقابل رشد نیروهای مولده قرار گرفته است. بدین گونه فئودالیسم و امپریالیسم در چنان تلفیقی قرار می گیرند که جدائی و نابودی جداگانه آنها اساسا امکان پذیر نیست. و این آن پدیده ای است که مکانیزم های درونی جامعه و دینامیسم داخلی حرکت نابودیش را ضرور می کند. آنچه را که مکانیزم های درونی جامعه تعیین کرده و توانائی انهدامش را دارا می باشد نابودی فئودالیسم و امپریالیسم در پروسه یک انقلاب دمکراتیک طراز نوین و ایجاد جامعه ای دمکراتیک طراز نوین است که در پطن آن نیروهای مولده تحت رهبری طبقه کارگرواز طریق غیر سرمایه داری (جامعه دمکراتیک نوین) برشده خود نایل می گردند. حال باید پرسید که آیا انهدام فئودالیسم بخشی از تضاد اساسی جامعه و یا تضاد عمده جامعه را (بطریقی انتزاعی که رفیق جزئی پدیده ها را به اجزاء متشکله خود تقسیم بندی می کند) حل کرده است؟ و آیا حل این بخش از تضاد که یکی از تضادهای داخلی این جامعه می باشد، بیانگر این است که عمل از طریق مکانیزم های درونی جامعه صورت گرفته و شرایط عینی انقلاب تغییر یافته؟ جواب بهر دو قاطعانه منفی است. اساسا جدا کردن فئودالیسم از امپریالیسم که یک وحدت تاکتیکی (1) را تشکیل می دهند بدین شکل انتزاعی غیر دیالکتیکی و غیر علمی است. نابودی فئودالیسم تضاد اساسی جامعه را تغییر نداده و تضاد با امپریالیسم هنوز در نقش تضاد اساسی جامعه بقوت خود باقی می ماند.

و اما فئودالیسم بر مبنای چه ضرورتی منهدم گردید؟ ما مکانیزم های اساسی این تحول را همچنان که در مقدمه "اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن" بر مبنای تئوریهای داهیان رفیق کبیر مسعود احمدزاده توصیف گردیده اند در ذیل نقل می نمائیم و بر اساس تحلیلی که ارائه کرده ایم معتقدیم که با واقعیات در انطباق کامل است.

### در زمینه سیاسی:

" با این همه، این نکته را نباید از نظر دور داشت که روبنای سیاسی و فرهنگی فئودالی نیز دیگر نمی توانست جوابگوی نیازهای اقتصادی امپریالیسم باشد و هم چنین از لحاظ حفظ حاکمیت سیاسی هم بنفع امپریالیسم نبود که این سیستم کهنه را حفظ کند. فئودالیسم پیری فرتوت و ناتوان بود،

حمایت از او دیگر نه تنها سودی نداشت، بلکه خطرناک هم بود. توده ها از دست او خشمگین بودند و احتمال طغیان آن ها هر دم می رفت، تجربه چین و ویتنام هم این نکته را تأیید می کرد. ارزش های فرهنگی و اجتماعی فئودالیسم باروئی خردشده و فروریخته را می مانست. خرده بورژوازی نسبت به آن نظر خوشی نداشت. روشنفکران آن را سمبل ارتجاع و عقب ماندگی می دانستند و این همه به امپریالیزم می فهماند که حتی از نظر سیاسی هم به صلاحش نیست دوست و حامی فئودالیزم باشد."

### و در زمینه اقتصادی :

1- قسمت اعظم نیروی انسانی در جامعه فئودالی، در روستاها و مشغول کار کشاورزی است، در حالی که امپریالیزم برای کارخانه های موتناژ و غیره احتیاج به نیروی کار دارد و باعرضه بیشتر نیروی کار قیمت آن کاهش خواهد یافت. چه چیز بیشتر از اصلاحات ارضی قادر بود چنین توده عظیمی از دهقانان ورشکسته و خوش نشینان بی زمین را به پشت درهای کارخانه بکشاند؟

2- مصرف در جامعه فئودالی محدود به تولید محلی است و بیشتر تابع سنتی خاص است و روابط پولی بسیار محدود می باشد. این امر دروازه روستاها را به روی کالاهای امپریالیستها می بندد و آنها را از بازار فروش وسیعی محروم می سازد.

3- تولید فئودالی شکل کالائی ندارد و بیشتر برای تأمین احتیاجات محلی است. و این امر با نیاز امپریالیستها به مواد خام دارای تضاد است.

4- با بودن روابط تولید فئودالی، سرمایه گذاری امپریالیستی در بخش کشاورزی بسیار دشوار بود، حال آنکه اکنون در تمام نقاط ایران امپریالیستها در بخش کشاورزی سرمایه گذاری کرده اند."

### 3- در مورد دولت و قدرت سیاسی :

در این مورد نیز ما درمبحث اول این مقاله درک اساسی خود را از پیدایش دولت سرمایه داری و نقش آن ارائه کرده ایم و در این بخش کوشش می نمایم که آن درک را درمورد ایران بکار بندیم. گفتیم که اساسا پروسه دست یابی بقدرت سیاسی و کنترل کامل آن و ایجاد دولت سرمایه داری جدا از پروسه پیدایش سرمایه تولیدی و توسعه آن و پدیدار گردیدن صاحبان این سرمایه ها و تبدیل آنان به طبقه ای قدرتمند در جامعه نیست. بورژوازی کشورهای سرمایه داری کلاسیک در ابتدا در زمینه اقتصادی جامعه شروع به نشو و نما می نماید و در زمانی که بقدرت متناهی اقتصادی دست

می یابد، ضرورت حرکت سرمایه اش ایجاب می کند که به قدرت سیاسی دست اندازی کرده تا از این طریق قادر گردد شرایط رشد سرمایه اش را هرچه بیشتر مهیا نماید. مبارزه برای قدرت سیاسی انعکاس دست یابی بقدرت اقتصادی وحدت و شدت آن تبلور حدت و شدت تضاد بین روابط فئودالی و گردش سرمایه در جامعه است. نابودی دولت فئودالی و استقرار دولت سرمایه داری زمانی به مسئله فوری طبقه سرمایه دار تبدیل می گردد که روابط فئودالیسم راه هرنوع حرکت سرمایه را مسدود نموده و با اعمال قدرت سیاسی این موقعیت را تثبیت می نماید. نابودی دولت فئودالی حاصل و نتیجه یک دوره طولانی مبارزه بی امان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی است. پس مشاهده می گردد که کسب قدرت سیاسی و استقرار دولت بورژوائی انعکاس مستقیم رشد سرمایه و طبقه عامل این سرمایه و نتیجه و محصول آن است. در دوران امپریالیسم و اعمال سلطه اقتصادی و سیاسی سرمایه های آن این پروسه اشکال متفاوت تری را بخود می گیرد و بهمین دلیل می باید بهر جامعه برخوردی مشخص شده تا این مکانیزم ها در انطباق با ویژگیهای آن جامعه توجیه و تبیین گردند. و اما در ایران قضیه از چه قرار بوده؟

سلاطین خاندان کثیف قاجاریه، عمدتاً نمایندگان سیاسی قدرت اقتصادی فئودالیسم بودند و در این رهگذر به زندگی بیشرمانه خود ادامه می دادند. عیاشی ها و خوشگذرانی های بعضی از این سلاطین موجب گردید که آنان درمضيقه مالی قرار گرفته و برای رفع آن به وام گرفتن از کشورهای امپریالیستی (روسیه و انگلستان) متوسل گردند. در اثناء این وامها وثیقه ای که به کشورهای امپریالیستی داده می شد، چیزهایی از قبیل امتیازات گمرکی و لغو تعرفه های محصولات وارداتی بود. در این رهگذر بود که در این دوران کالاهای کشورهای امپریالیستی به جامعه سرازیر شده و در مقابل کالاهای تولید شده در جامعه قرار گرفتند. این کالاها که بسیار مرغوب تر و به سیاستگزاری از لغو عوارض گمرکی ارزان تر نیز بودند فرصت یک رقابت مساوی را به کالاهای داخلی نداده و خیلی سریع ورشکستگی تولیدات نازل داخلی را موجب گردیدند. از جانب دیگر سلطه مطلقه قاجاریه و اینکه این امر هرگونه امنیتی را از سرمایه و صاحبان آن سلب کرده بود، دست بدست شرایط دیگر داده و موقعیتی را ایجاد نمود که منجر به انقلاب مشروطیت گردید. ما به عوامل پیدایش انقلاب مشروطیت و علل شکست آن در مقاله دیگری بطور مفصل خواهیم پرداخت. اما آنچه که در اینجا می باید مورد تحلیل قرار گیرد، این واقعیت است که انقلاب مشروطیت به انهدام فئودالیسم و استقرار سیاسی بورژوازی ایران منجر نگردید. بعد از این انقلاب امپریالیسم (بطور مشخص



امپریالیسم انگلستان) با اجرای کودتای رضاخان در سال 1299 دولت "نیمه فئودالی - نیمه بورژوائی" بعد از انقلاب را ساقط نموده و نماینده خود را جایگزین آن کرد. در این دوران دولت جدید که عمدتاً تحت رهبری امپریالیسم بود عامل اجرا و حفاظت منافع امپریالیسم گردید و درکنار آن تا آنجا که درتضاد مستقیم با منافع سرمایه امپریالیستی نبود، بدو طبقه موجود درجامعه اجازه حیات و شرکت در قدرت سیاسی داده شد. وقایع تاریخی این دوران و اعمال دیکتاتوری مطلق حتی براین دوطبقه (فئودالها و بورژوازی ملی) بخوبی بیانگر این واقعیت است که بقول معروف مجال "جم" خوردن ازهر قشر و طبقه ای گرفته شده و جامعه به صحنه ترکنازی امپریالیسم تبدیل گردیده بود. سلطه سیاسی امپریالیست از این دوره بعد به سلطه عمده جامعه تبدیل گردید و امپریالیست باحفظ و توسعه این سلطه و از طریق مستقیم آن بگسترش و توسعه سلطه اقتصادی خویش پرداخت و درهر دو دوره بنا بر ضروریات سرمایه خود، هر برنامه ای را که مایل بود پیاده نمود. حیطة گسترش و حرکت و فعالیت بورژوازی کمپرادور ایران نیز در انطباق کامل با حیطة وگسترش و حرکت و فعالیت سرمایه های امپریالیستی و بر مبنای نیاز این سرمایه ها بود و این طبقه هرگز (برخلاف تضادهائی که همیشه درهر پدیده و بین هر دو پدیده وجود دارد) به طبقه ای مستقل که نیاز سرمایه اش اساساً درتضاد با نیاز سرمایه امپریالیستی باشد تبدیل نگردد.

در مورد خصلت و ویژه گیهای بورژوازی کمپرادور و اساساً هر طبقه مشخص اجتماعی می باید آنها را در خصلت سیستم اجتماعی - اقتصادی مشخصی که آن طبقه در آن موجودیت یافته و زیست می کند جستجو نمود. طبقه بورژوازی کمپرادور برخلاف طبقات اجتماعی دیگر بطور مستقل مولود یک شرایط معین انکشاف تاریخی جامعه نبوده و باز برخلاف سایر طبقات اجتماعی دیگر هیچ رسالت تاریخی ای را در پروسه تکامل اجتماعی این جامعه بعهده ندارد و بنابراین اساساً موجودیتش بر مبنای ضرورت های هیچ مرحله ای از پروسه انکشاف تاریخی جامعه نیست. این طبقه مولود و ساخته و پرداخته شرایطی است که سرمایه جهانی در دوران احتضار خود که مستاصلا نه درگیر تلاشی برای تنازع بقاء خویش است بوجود می آید. بنابراین رمز موجودیتش در پاسخ به نیازهای سرمایه جهانی نهفته است. نه پایه اقتصادی مستقلی را دارد و نه قدرت سیاسی مستقل، نه سابقه تاریخی در نسلهها و ادوار گذشته دارد و نه ملهم از اهداف مستقل طبقاتی خویش می باشد.

در کشور سرمایه داری وابسته ایران این طبقه پایه اصلی اجتماعی سلطه امپریالیستی است و موجودیت و رشدش در گروی اجرای این نقش می باشد. بدین منوال پدیده ای مستقل از صاحبان سرمایه جهانی نیست. در عین حالی که این جداناپذیری را با بورژوازی امپریالیستی دارد ولی هرگز

بخشی از آن را تشکیل نمی دهد، بلکه زانده ای از آن است. نه پایه اقتصادی و سیاسی این طبقات را دارد و نه مکانیزم های حرکتش نقش تعیین کننده در قانونبندی های تقسیم کار بین المللی بازی می نماید. بلکه درست برعکس مکانیزم های حرکت وی از طریق قانونبندی های تقسیم کار بین المللی تعیین گردیده که خود انعکاس ضرورتها و نیازهای سرمایه جهانی است. مقایسه بورژوازی کمپرادور ایران با بورژوازی کمپرادور بعضی از کشورهای وابسته نکات فوق الذکر بخوبی روشن می نماید.

1 - یکی از تفاوت های اساسی بورژوازی کمپرادور ایران با بورژوازی کمپرادور کشورهایی از قبیل الجزیره، ترکیه، آرژانتین، و بعضی دیگر از کشورهای امریکای لاتین، اینست که در هر کدام از این کشورها انقلابات بورژوائی صورت گرفته و طبقات بورژوازی قدرت سیاسی را در دست خود قبضه کرده بودند، ولی در پروسه رشد سرمایه داری جوامع خود به وابستگی به امپریالیست کشیده شده اند. بدین ترتیب در این کشورها قدرت سیاسی در دست بورژوازی است و این طبقات از درجه ای از استقلال سیاسی متمتع هستند. درحالی که در ایران قدرت سیاسی همیشه تحت کنترل و رهبری امپریالیسم بوده است.

در این کشورها بدلیل این که بورژوازی ملی انقلاب خود را به انجام رسانده و خود را به طبقه حاکم جامعه تبدیل کرده، روبنای جامعه و بطور مشخص شیوه حکومت طبقاتی بورژوائی در این جوامع استقرار یافته و آزادی های دمکراتیک تا حدی در این جوامع وجود دارد. درحالی که در ایران روبنا و شکل حکومت اساساً از ضرورت استقرار سلطه امپریالیستی تابعیت نموده است.

3 - روابط سرمایه داری در این کشورها عمدتاً از طریق حرکت سرمایه داخلی و رشد طبقه بورژوازی ملی تحکیم یافته و بدین علت زیربنای جامعه و روابط سرمایه توسعه کامل تری را یافته اند، درحالی که در جامعه ما سرمایه داری عمدتاً در ارتباط با حرکت سرمایه امپریالیستی و نیازهای طبقات بورژوازی امپریالیستی ایجاد گردیده و بنابراین زیربنای اقتصادی جامعه منعکس کننده آن نیازها هستند.

باتوجه به مطالب فوق دواصل اساسی بوضوح خود را نمایان می کنند:

الف - با وصف اینکه می توان اظهار نمود که طبقه بورژوازی کمپرادور ایران بالاخره طبقه ای است و نیازهایی دارد و این نیازها حتی می توانند اینجا و آنجا در تضاد با نیازهای سرمایه جهانی افتد معهداً اگر به این اصل توجه نگردد که این طبقه فقط درپروسه مکانیزم های مشخصی می تواند عمل کند(مکانیزم های سرمایه داری وابسته) و حدود و ثغور نیازهایش در چهارچوب

سیستمی که امپریالیسم ایجاد کرده، تعیین می شود، از اظهار فوق اصلی متافیزیکی و گیج کننده ساخته می گردد.

ب - خواست های این طبقه حتی اگر در تضاد تاکتیکی با نیازهای امپریالیستی قرار گیرد معینا بستگی به بهبودی و موقعیت اقتصادی - سیاسی مناسب امپریالیسم دارد. برای مثال، یکی از مسائلی که کشورهای تحت سلطه در طرح **New International Economic Order** در سازمان ملل متحد با امپریالیسم مطرح کرده اند تقاضای صدور برخی از کالاهای آنان به بازارهای کشورهای امپریالیستی است. اینکه این تقاضا چقدر عملی است، اولاً بستگی به این دارد که کشورهای امپریالیستی در چه موقعیت اقتصادی مشخصی قرار دارند و تا چه حد قادر به خرید این کالاها می باشند و ثانياً باتوجه به کیفیت و شرایط تولیدی کشورهای تحت سلطه، چقدر این کالاها حتی اگر به بازار هم وارد شوند، قابل رقابت با خود کالاهای تولیدات امپریالیستی باشند.

در اجرای برنامه های " انقلاب سفید " که نیروهای محرکه آن در بخش قبلی توصیف گردیده، رژیم پهلوی نه بعنوان دولتی که محصول و نتیجه روابط سرمایه داری و طبقه سرمایه دار باشد، بلکه بعنوان عامل عمده سرمایه جهانی خود نقشی بسیار اساسی در پیدایش سرمایه داری و پرورش و توسعه طبقه بورژوازی وابسته ایران بازی نموده است. توضیح نقش دولت در ایجاد سرمایه داران داخلی فقط در زمینه اقتصادی به تنهایی بیانگر نقش عمده این عامل امپریالیسم می باشد. دولت فقط با سرمایه گذاری های وسیع خود خدمت چندگانه ای به پرورش سرمایه داران داخلی انجام داد. اولاً، با سرمایه گذاری در بخش انفرآستراکتور زمینه بهره برداری بی دردسر سرمایه را فراهم کرد. ثانياً، سرمایه داری متوسط و کوچک که از پول خرج کردن دولت متمتع می شوند، قابلیت بیشتری برای خرید اجناس مصرفی بادوام را بدست می آورند و سرمایه داری بزرگ که مولد آنهاست از این طریق متمتع می گردد و ثالثاً، در سرمایه گذاری در رشته هایی که سودآوری آنها در ابتدا مورد تردید است و سپس واگذاری آنها به سرمایه داران خصوصی و فتودال هایی که زمین هایشان تقسیم شده در ازاء زمین های تقسیم شده آنان نقش پیش قراول سرمایه دارن را بازی می کنند.

### **درباره تضاد اساسی و عمده**

توضیح داده شد که چگونه نظام فتودالیسم بر مبنای نیاز سرمایه امپریالیستی منهدم گردید و روابط سرمایه داری در جامعه مستقر شد. اما آیا حال که نظام نوینی در جامعه ایجاد شده و حتی

نیروهای مولده در سطحی رشد یافته، می توان این نتیجه را گرفت که پس شرایط نوین حدت تضادها را از بین برده و به حالت تخفیف درآورده است؟ و شرایط عینی انقلاب وجود ندارد؟ جواب رفیق جزئی به این دو سؤال مثبت است و این یکی از ارکان فکری این تفکر و پایه اصلی آن در تحلیل از تضادهای اجتماعی می باشد. این تفکر بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص و بدون تحلیل مشخص عملکرد سرمایه امپریالیستی صرفاً با حرکت از احکام عامی از قبیل نظام نوین برتری نسبت به نظام قبلی است و قاعدتاً یک نظام جدید می باید یک دوره وحدت تضاد را سپری کرده و شرایط عینی انقلاب موجود نمی باشد. در پرتو این استدلال از آنجائی که سایر تضادهای اجتماعی در حالت تخفیف هستند به سادگی می توان به این تله فکری افتاد که پس تضاد با دیکتاتوری فردی شاه تنها تضادی است که در حالت شدت است و بالتبجه تضاد عمده جامعه می باشد. بدون این که این سؤال اساسی پاسخ داده شود که آیا حدت این تضاد خود دلیل برحدت و رشد سایر تضادهای اجتماعی نیست؟ و آیا پایه مادی دیکتاتوری فاشیستی و سبانه رژیم شاه برحدت و رشد سایر تضادها (تأثیر) گذارده نشده است؟

اما این استدلال که هر نظام جدید برای دوره ای تضادهای شدید واحدی ندارد از نقطه نظر قوانین علمی ماتریالیسم تاریخی همیشه صادق است؟ ماقبل از هر چیز کوشش می کنیم که به این سؤال پاسخ داده و نشان دهیم که چگونه حداقل در مورد جامعه ایران این استدلال بی اساس است و درک درستی از عملکرد سرمایه امپریالیستی را در خود ندارد. در جوامع سرمایه داری کلاسیک بعد از استقرار سلطه اقتصادی و سیاسی سرمایه در جامعه مکانیزم هائی در زمینه های متفاوت عمل می کنند که به استدلال های فوق مصداق می بخشند. در چنین موقعیتی، سرمایه های موجود در جامعه سرمایه های کوچک هستند که در حالت رقابت بایکدیگر قرار دارند و در پروسه این رقابت می باید با بالابردن قدرت تولیدی خود و کارآرایی نیروی کار ارزش کالاهای خود را نازل تر کرده تا در این رهگذر رقبای دیگر را از صحنه تولید خارج نموده و بازار وسیع تری را تصاحب نمایند. آنچه از این پروسه برای کارگران حاصل می گردد اینست که در ازاء پائین آمدن قیمت کالاهای تولیدشده در جامعه مزد واقعی آنان (یعنی بامقدار مزدی که دریافت می کنند چقدر کالا می توانند خریداری نمایند) بالا رفته و از سطح زندگی بالاتری برخوردار می گردند. از طرف دیگر پیدایش تولیدات متعدد در جامعه و احتیاج هر چه بیشتر به نیروی کار نه تنها به وفور کار و اشتغال دامن زده بلکه موقعیتی را بوجود می آورد که کارگران بتوانند حتی مزد پولی بیشتری را طلب نمایند. در زمینه دیگر، قلت حجم

سرمایه ها در جامعه پروسه حمله به دهات و دهقانانی را که تازه به مالکیت خورده زمینی نائل شده اند را کندتر نموده و در این رهگذر فرصتی به آنان داده می شود تا از مالکیت خود متمتع شده و در حصول آرزوی دیرینه خود به شادمانی بپردازد. گسستن قیود و زنجیرهای فئودالیسم و پیدایش شرایط آزادی و دموکراسی دلیل دیگری بر رضای خاطر آنان نیز می گردد. خورده بورژوازی کوچک شهری نیز شرایط اقتصادی و سیاسی مناسبی را می یابد که آرزوی بورژواشدن آنان را قابل حصول می نماید. اما سرمایه های بزرگ امپریالیستی و داخلی بنا بر ماهیت خود هرگز قادر به ایجاد چنین شرایطی نمی باشد، بلکه شرایطی درست برعکس آنرا تحمیل می نماید. تولیدات صنعتی در جامعه رشد کرده بدون اینکه موقعیت و فوراً اشتغال را بوجود آورد. حرکت سرمایه های امپریالیستی به جامعه اساساً بخاطر استثمار هرچه بیشتر نیروی کار ارزان است و نهایت کوشش راهم اعمال می کند که این ارزانی نیروی کار را حفظ کند. اگر در جوامع کلاسیک از طریق بالا بردن قدرت تولید و پائین آوردن ارزش کالا، نیروی کار نیز ارزان می شود در اینجا دیکتاتوری فاشیستی این نقش را بعهده می گیرد. اگر در آنجا تولیدات جامعه برای بازار داخلی و جواب به نیازهای توده مردم ( که رکن اساسی بازار داخلی جوامع کلاسیک است) بود و این خود وفور نعمات و احتیاجات زندگی را بهمراه می آورد، در اینجا چیزی که مورد نظر تولیدات جامعه نیست نیازهای روزمره توده هاست. اگر در جوامع کلاسیک بر مبنای رقابت بین تولیدات کوچک قیمت کالاها در حال نزول بود و مزد واقعی و پولی کارگران بالا می رفت در جامعه تحت سلطه ما اگر مزد پولی هم افزایش یابد رشد قیمت کالاها بدلیل تورم های پی در پی و عدم رقابت بین تولیدات مزد واقعی را همچنان نازل نگاه می دارد. در رابطه با دهقانان نیز، علاوه بر عوامل فوق، سرمایه های بزرگ امپریالیستی و دولتی آذمخوار از قبل کمین کرده و آماده بلعیدن طعمه خویش هستند و بنابراین مجالی به دهقانان داده نمی شود که حتی برای مدت کوتاهی از موقعیت جدید متمتع شوند. شرایط سیاسی جامعه هم که دیگر احتیاج به توضیح ندارد. یکی از خونخوارترین رژیم های فاشیستی تاریخ همچنان به سلطه خود ادامه می دهد، اما اینبار بشکل مستقیم تر و وحشیانه تر.

از همه اینها گذشته، ما در مباحث قبلی نشان دادیم که چگونه برخلاف پروسه رشد جوامع کلاسیک سرمایه داری که دورانی لازم است تا روابط تولیدی نوین در مقابل رشد نیروهای مولده قرار گیرد و تضاد اساسی جامعه یعنی تضاد مالکیت خصوصی برابر تولید باخصلت اجتماعی تولید حدت یافته و بصورت بحرانهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جامعه تظاهر نماید در جامعه سرمایه داری وابسته ایران مکانیزم های سلطه اقتصادی و سیاسی سرمایه جهانی بارزترین تبلور رشد

نیروهای مولده یعنی تقسیم کار اجتماعی را به موجودی ناقص الخلقه تبدیل نموده و از همان اوان پروسه درمقابل حرکت نیروهای مولده قرار می‌گیرد. تظاهر اقتصادی - اجتماعی این مسدودشدن راه رشد نیروهای مولده در جامعه وابسته ایران درست در نقطه مقابل بحرانهای سرمایه داری کلاسیک به صورت بحران رکود تولید عرضه می‌گردد. اگر در جوامع کلاسیک نیروهای مولده بحدی رشد می‌یابد که بیش از مصرف جامعه (منظور از مصرف جامعه حد مصرف واقعی مردم نیست بلکه آن مقداری که جامعه قدرت خرید آنرا دارد) تولید می‌نماید و این حد اعلائی رشد دوران، رکود را بدنبال می‌آورد، چراکه مالکیت خصوصی سودآوری را می‌طلبند و محصولات مازاد چون قابلیت فروش ندارند سودی را عاید نخواهند کرد و بدین ترتیب تولید متوقف می‌گردد. در سرمایه داری وابسته ایران نیروهای مولده نمی‌توانند به درجه‌ای رشد یابند که حتی احتیاجات اساسی خود تولیدات را فراهم نمایند. سطح رشد نیروهای مولده در ایران بحدی است که نه تنها احتیاجات اولیه بطور کافی تولید نگردیده‌اند و محصولات کشاورزی - بلکه کالاهای مورد مصرف تولیدات نیز - برق، سیمان و غیره - در حالت کمیابی هستند. چنین موقعیتی نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر سلطه سرمایه جهانی است و برطرف نمی‌گردد مگر اینکه این سلطه ریشه کن شده و راه رشد غیرسرمایه داری آغاز گردد.

آیا مجموعه این شرایط چیزی جز شرایط عینی انقلاب است؟ وجود روح زنده ماتریالیسم تاریخی حرکت تاریخ را جز از زاویه حرکت رشدیابنده نیروهای مولده رویت می‌کند؟ اگر شرایط عینی انقلاب را چیزی جز مسدودشدن راه نیروهای مولده می‌بیند؟ اگر شرایط عینی انقلاب موجود است و این انقلاب می‌باید عامل ترمزکننده رشد نیروهای مولده را نابود کرده و راه رشد آنرا هموار سازد، پس هدف آن حل تضاد اساسی جامعه نیست؟ اگر سلطه امپریالیستی آن عاملی است که راه رشد نیروهای مولده را مسدود کرده آیا تضاد با سلطه امپریالیستی صرفاً تضاد عمده جامعه است و یا اینکه تضاد اساسی نیز می‌باشد؟ ما بنا بر تحلیل خود اعتقاد داریم که در جامعه ایران سلطه اقتصادی - سیاسی امپریالیستی از یک طرف سد راه رشد نیروهای مولده گردیده و از طرف دیگر سایر تضادهای جامعه را تحت الشعاع قرار داده، بدین معنا که موجودیت و رشد سایر تضادها را تعیین کرده و یا بر آنها اثر می‌گذارد. مانند تضاد کار و سرمایه که تحت الشعاع آن قرار دارد.

ازجانب دیگر این سلطه اقتصادی - سیاسی قطب بندی طبقاتی را در جامعه بطور خودکار بوجود می‌آورد. طبقاتی که نیروی محرکه آنها در این سلطه قرار گرفته و طبقاتی که نیروی محرکه آنها در تضاد با این سلطه قرار دارد، تضاد با بورژوازی وابسته از زاویه این عامل ارزیابی می‌گردد. ما اساساً

اعتقاد داریم که تضاد اساسی جامعه تضادی مرکب نیست که از دوتضاد مستقل و مجزا تشکیل یافته، که در یک دوره تاریخی با یکدیگر تلفیق گردیده اند. مانند تضاد فئودالیسم و امپریالیسم که از دوتضاد اساسی مستقل ترکیب گردیده است. به دیگر بیان، تضاد با بورژوازی وابسته و امپریالیسم که بیان طبقاتی تضاد با سلطه امپریالیستی است که از دو تضاد مجزا ترکیب نیافته اند. اگر بدین شکل می بود می بایستی قائل می شدیم که تضاد با بورژوازی وابسته از زاویه تضاد کار و سرمایه می باشد. کما اینکه در جامعه سرمایه داری کلاسیک با وصف اینکه طبقه بورژوازی از اقلشار متفاوتی تشکیل یافته که منافع متفاوتی داشته و حتی با یکدیگر در تضاد می باشند، گفته می شود که تضاد کارگران با بورژوازی است. چراکه همگی آنان از زاویه تضاد اساسی مالکیت خصوصی با خصلت اجتماعی تولید درمقابل کارگران قرار می گیرند نه از زاویه منافع مشخص یک یک آنان که بهرحال تبلوری از اعمال مالکیت خصوصی در جامعه است.

جمع بندی کنیم، ما معتقدیم که تضاد با سلطه امپریالیستی در جامعه ما نقش تضاد عمده و اساسی را بازی می کند و این آن تضادی است که گره رشد پدیده در جهت حل آن گشوده می گردد و راه رشد و حل سایر تضادها از این رهگذر راه حل عملی خود را پیدا می کنند.

مقوله تضادهای اجتماعی و تشخیص تضادهائی که ماهیت پروسه تکامل یک پدیده و قانونبندی های حرکت تاریخی را در مراحل مختلف این پروسه تکامل تعیین می نماید آن ابزار علمی ای را تشکیل می دهد که انقلابیون مارکسیست - لنینیست باید بدان مجهز باشند. از طرف دیگر از آنجائی که در ماتریالیسم تاریخی حرکت از طریق مبارزات طبقاتی و صف بندیهای که طبقات درمقابل یکدیگر و یا در وحدت با یکدیگر انجام می دهند تعیین می گردد، تضادهای اجتماعی می باید تصویر روشنی از رابطه طبقات در هر مرحله از پروسه تکامل تاریخی ارائه نموده تا نیروهای انقلابی قادر گردند برنامه استراتژی انقلاب و برنامه مشخص هر مرحله از آن را باوضوح روشنی تدوین نمایند.

بنابراین برخورد به تضادهای اجتماعی و درک از نقش آنان در رابطه با مبارزات طبقاتی اساسی ترین پایه تفکر عملی و مارکسیستی است و از این رهگذر است که اساس یک تفکر و پایه علمی یک بینش متظاهر می گردد. این یکی از معیارهائی است که جریانات سیاسی را قادر می گرداند که پایه ایدئولوژیک خود را تعیین نموده و خط کشی سیاسی خود را بانظرات متفاوت اعمال نمایند. رفیق مائوتسه تونگ در مقاله "درباره تضاد" تعیین دوتضاد را از اساسی ترین وظایف انقلابیون می داند. تضاد اساسی که ماهیت پروسه تکامل را تعیین می نماید و تضاد عمده که موجودیت و رشد سایر

تصادها را یا تعیین نموده و یا بر آنها اثر می گذارد. در پروسه تکامل یک پدیده تضاد اساسی همیشه نقش تضاد عمده را بازی نمی کند و بدین صورت در هر مرحله از تکامل پدیده ها یک تضاد نقش عمده را دارد و سایر تضادها نقش فرعی را بازی می کنند. و این بستگی به ماهیت و رشد تضادی دارد که بتواند این موقعیت را کسب نماید. صرف رشد یک تضاد نمی تواند آن تضاد را قادر به اجرای نقش تضاد عمده گرداند. مثالهای متفاوتی وجود دارد که یک تضاد می تواند رشد کند در حالی که تضاد عمده نباشد. در مرحله جنگ ضد ژاپنی در انقلاب چین رفیق مائو تضاد با امپریالیسم ژاپن را آن تضادی تعیین نمود که در آن مرحله معین از انقلاب موقعیت طبقات اجتماعی چین را نسبت به یکدیگر مشخص می نمود. و بر همین مبنا دوستان و دشمنان طبقاتی آن مرحله را همان گونه که شرحش در کتاب "مراحل مختلف انقلاب چین" از طرف حزب کمونیست چین رفته است، تعیین نمود. بنابراین نیروهای ارتجاعی و فئودالیستی چین در آن دوره تا زمانی که در مقابل امپریالیست ژاپن قرار گرفته بودند با نیروهای خلقی در یک صف قرار داشتند. بدین گونه تضاد عمده نه تنها برنامه یک دوره از انقلاب را مشخص کرد بلکه مبارزه طبقاتی و روابط بین طبقات اجتماعی نیز از زاویه این تضاد تعیین گردیدند. در دوران جنگ با امپریالیسم فرانسه در ویتنام نیز چنین برنامه ای بر محور تعیین تضاد عمده پیاده گردید. تفسیر ما از تعاریف رفیق مائو از تضاد اساسی و تضاد عمده و نقش هریک از آنها در زمینه برنامه و برخورد کنکرتی است که در انقلاب چین و ویتنام و سایر انقلابات ارائه شده است.

ما در تحلیل خود از شرایط جامعه به این جمع بندی رسیده ایم که تضاد خلق با سلطه امپریالیستی در جامعه ما نقش تضاد اساسی و عمده را بازی نموده و اساس هر برنامه انقلابی را تشکیل می دهد. برخورد به قدرت سیاسی و رژیم حاکم همیشه یکی از ارکان اصلی هر برنامه انقلابی است و هر مبارزه انقلابی می باید پیکان تیز حمله خود را متوجه پایه سلطه طبقاتی یعنی قدرت سیاسی بنماید. اما این بدان معنا نیست که رژیم و پایه قدرت سیاسی تضاد عمده را تشکیل می دهند. رفیق احمدزاده بعد از مقایسه شرایط جامعه ایران با شرایط جوامع دیگر این نقش عمده و اساسی بودن تضاد با سلطه امپریالیستی را بدین گونه توضیح می دهد.

" چرا چنین تفاوت‌های اساسی وجود دارد؟ در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود، تبدیل بیک چیز بچ و مهمل می گردد. و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و بمثابة زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهر حال نقشی دارد."



## نتیجه گیری

در رابطه با پروسه سرمایه داری شدن جامعه ایران تقریباً همه معتقد به این موضوع هستند که سرمایه تجاری و ربائی در ابتدا بوجود آمده است. ولی از این جا بعد دونظر درمورد پروسه رشد سرمایه داری در ایران وجود دارد. یکی عوامل درونی را عامل عمده میدانند و دیگری عامل خارجی را اساس تحول می انگارد. برای پاسخ گوئی به چگونگی این پروسه لازم است به سؤال زیر جواب دهیم. در واقع چگونگی پاسخ ماست که نشان می دهد که ما از این پروسه چه ارزیابی داریم. اینکه آیا سرمایه تجاری و ربائی درپروسه اتصال به سرمایه صنعتی است؟ یعنی در واقع اگرچنین رابطه ای بین سرمایه تجاری و صنعتی وجود داشته باشد، پروسه تبدیل آن جامعه به سرمایه داری بنا بر عوامل درونی انجام پذیرفته است. ولی این نکته را به خاطر داشته باشیم که به قول مارکس: "توسعه مستقل سرمایه تجاری بطور معکوس متناسب است بادرجه توسعه سرمایه داری" (سرمایه جلد سوم) و همچنین "هرچه توسعه سرمایه تجاری و ربائی بیشتر باشد، توسعه سرمایه صنعتی (تولید سرمایه داری) محدودتر است و بالعکس." (لنین، رشد سرمایه داری در روسیه).

در دو نقل قول بالا به وضوح حرکت عوامل درونی و پروسه رشد آنها از جانب مارکس و لنین به روشنی بیان گردیده است. ما دربحث خود ثابت نمودیم که این پروسه یعنی اتصال تجاری به صنعتی اساساً به خاطر فاکتور امپریالیسم نمی توانسته انجام پذیر باشد. ولی دیدگاهی که معتقد است، سرمایه داری شدن جامعه ایران در پروسه رشد عوامل درونی بوده است، بدین معنی که پروسه تشکیل بازار داخلی (یعنی تولید کالائی و سرمایه داری) که خود مشتمل بر اشکال مختلف تولید و بالطبع تقسیم کار اجتماعی، در جامعه ایران انجام پذیرفته است، نتیجتاً جواب سؤال ذکر شده را مثبت پاسخ می دهد. چرا؟ زیرا بقول رفیق جزنی "بورژوازی کمپرادور که چندین دهه بصورت قشرهای اداری (بوروکرات) و تجاری رشد کرده بود در سالهای قبل از رقم نطفه قشرهای صنعتی، مالی و کشاورزی را از بطن قشرهای قبلی (بویره از بطن بورژوازی تجاری کمپرادور) به وجود آورد و این قشرهای جدید در دهه اخیر باشتاب فوق العاده ای رشد کرده اند" (نبرد با دیکتاتوری شاه...).

به این خاطر در نتیجه گیری سیاسی خود چون بنا بر قوانین ماتریالیسم تاریخی جامعه تنها در صورتی که بر مبنای عوامل

درونی (بالتبع نیازهای درونی) رشد یافته باشد است که تضادها درحالت تخفیف و نه تعارض بسر می برند. به این خاطر است که نتیجه "منطقی" و "اصولی" این شیوه برخورد و تحلیل از پروسه رشد سرمایه داری در ایران به عدم حدت یابی تضادها درجامعه، نفی شرایط عینی انقلاب و بالنتیجه محتوای مبارزه درجامعه منتهی می گردد که این مباحث تاثیر خود را درتحلیل از موقعیت توده ها و مرحله انقلاب نشان می دهد. ازبحث فوق می توان به این نتیجه گیری که این دو پروسه تحلیل به غیر از ادعای هردو در قبول اصول عام مارکسیست - لنینیست اساسا دارای نکته مشترک نمی باشند و امری است واضح که پروسه منطقی و دیالکتیکی تکامل هریک از این دو تحلیل منجر به دو شیوه تفکر و بینش خاص می گردد. که نه بعنوان دوتفکر نوبنیاد، بلکه بعنوان ادامه دویبینش و تفکر در جنبش کمونیستی ایران و بالطبع جهانی می باشد. ما درآینده از نظر تاریخی موقعیت و دست آوردهای این دویبینش فکری را مورد بحث قرار خواهیم داد.

## پاورقی

(1) امپریالیسم وقتی وارد کشوری می شود، از طرفی با فئودالیسم از نظر سیاسی متحد می گردد و از طرف دیگر آهسته آهسته بورژوازی بزرگ و متوسط داخلی جامعه را بخود جذب می کند، یعنی به بورژوازی کمپرادور تبدیل می نماید. در آغاز بورژوازی بزرگ و متوسط داخلی تجزیه می شود. یک قشر آن به امپریالیسم وابسته می گردد (بورژوازی کمپرادور) و قشر دیگر آن در مقابل آن می ایستد که به آن بورژوازی ملی می گوئیم. بورژوازی ملی البته انقلابی است، ولی با ادامه نفوذ و تسلط امپریالیسم و توسعه منافع او در داخل جامعه، بتدریج به آن جذب می شود. تا اینکه می توان گفت در کشورهایی مانند ایران تقریباً دیگر بورژوازی ملی وجود ندارد. پس ذکر مجدد این نکته که فئودالیسم متحد سیاسی امپریالیسم است، در حالی که بورژوازی کمپرادور نماینده اقتصادی امپریالیسم است. امپریالیسم با فئودالیسم در عین وحدت دارای تضاد است و امپریالیسم که قدرت رشدیافته است، روز بروز فئودالیسم را از موضع اقتصادی و سیاسی خود وادار به عقب نشینی می کند و خود جای آن را می گیرد، تا این که سرانجام فئودالیسم را کاملاً از بین می برد و خود کاملاً براقطد و سیاست جامعه مسلط می شود. این پروسه خیلی بتدریج و آهسته انجام می گیرد، زیرا امپریالیسم برای مقابله با خلق به وحدت با فئودالیسم نیاز دارد، چنان که رفیق احمدزاده می گوید، وحدت امپریالیسم با فئودالیسم تاکتیکی است.

## تحلیلی از سرمایه داری وابسته ایران

### گروه پیشرو

واردات		مجموعه نیاز بازار		بخشهای مختلف:
1980	1975	1980	1975	
رشدسالپایانه			% رشد	
		2928/2	1866/3	
5/9	2243/4	1681/6	9/4	حمل و نقل
		2110	1229/4	
6/7	1445/8	1046/2	11/4	راه های زمینی
		465/5	449/7	
15/1	590/5	449/7	4/2	راه های هوایی
		157/8	125/8	
4/3	153/2	124/4	4/6	راه دریایی
		54/9	61/4	
-2/5	53/9	61/3	-2/2	راه آهن
		4767	2199	کارهای ساختمانی و
11/3	2224/1	1304/4	16/7	عمومی
		3741	1560/7	
9/5	1057	672	19/1	وسایل ساختمانی
		1026	638/3	
13	1167/1	632/4	9/9	ابراز...
		1117	641	معادن، نفت و گاز
10/8	1018/4	610/5	11/7	طبیعی
		920/7	416/4	
16/4	823/7	386/1	17/2	نفت و گاز طبیعی
		-2/8	196/3	معادن...
-2/8	194/7	224/9	558	
		6	312/9	223/6
6	312/9	223/6	7/8	ارتباطات
		19/6	484	197/8
19/6	484	197/8	650	263/9
			266	100/2
25/1	266	86/9	354	163/7
		14/5	218	110/9
14/5	218	110/9	270/5	213/6
		-4/8	270/5	211/6
-4/8	270/5	211/6	310/4	173/1
		9	126/3	82/1
9	126/3	82/1	199/3	101/7
		14/2	183/6	94/7
14/2	183/6	94/7	182/2	14/4
		12/8	166	91
12/8	166	91	177/8	75/9
		18	172/9	75/7
18	172/9	75/7		18/6
				صنایع شیمیایی

**گروه پیشرو**

**تحلیلی از سرمایه داری وابسته ایران**

15/1	89/8	44/4	89/8	44/4	پزشکی و دارو منابع جنگلی (تولیدات) صنایع چوب کاغذ سازی صنایع چاپ خدمات، تحصیلی و آموزش نیروی برق
-2/4	50	56/7	56	57/4	
-6/1	32/5	44/6	38/5	45/3	
7/7	18/5	12/1	17/5	12/1	
4/4	22/9	18/5	22/9	18/5	
25/8	38/5	12/2	83/7	29/3	
44/3	2036	324/9	2069/7	337/2	
13/4	9439/3	5039/7	13482	6450	
				15/9	
جمع * - درجدول فوق کلیه ارقام به میلیون دلار است.					
** - درجدول فوق برای درک بیشتر ارقام واقعی، مقدار واردات را از کل نیاز جامعه کسر کنید مقدار تولید جامعه در هر رشته روشن می گردد.					

تولید جامعه در سال 75 برابر - 71 میلیون دلار	بعنوان مثال، مواد غذائی:
وابستگی در این بخش 92 درصد	
تولید جامعه در سال 80 برابر 15/7	
وابستگی در سال 80 برابر 91/8 درصد	

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

تایپ و پخش دوباره از: فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

## گروه پیشرو